

زندگی سیدعبدالله انوار، روایت یک‌صد سال تاریخ ایران

# ۲۸ مرداد مردم غافلگیر شدند

◀ پایه‌گذاری مدرسه‌های دخترانه گامی در راستای حرکت به سوی توسعه بود

◀ نظم حرف نخست خانه‌های رجال ایرانی عصر مشروطه بود ◀ ورود متفقیان به ایران با شیوع تیغوس و قحطی همراه بود



سیدعبدالله انوار در چه محیط خانواده‌گی زاده شدورش یافت؟

من در یک خانواده مذهبی و سیاسی به دنیا آمدم. پدرم قبل از اینکه به جانب‌داری از مشروطه بپردازد، یکی از مجتهدان جامع‌الشرایط بود و به کار تدریس اشتغال داشت. وی پس از مشروطه از پایه‌گذاران آن شد. در این راستا کوشید و با ورود به وادی مبارزه برای استقرار مشروطه و سرانجام با پیروزی آن جنبش، چند دوره بر کرسی و کالت مجلس شورای ملی نشست. من در شش سالگی به دبستان سیروس رفتم؛ مدرسه‌ای که کلاس‌های ابتدایی را در آن می‌گذراندم. کلاس متوسطه هم داشتم. پس از دو سال که به این مدرسه رفتم، کلاس‌های متوسطه منحل شد و تنها کلاس‌های ابتدایی در آن پابرجا ماند. نام این مدرسه که در خیابان شاه‌آباد بود سپس به امیر معزی دگرگون شد. بعدها تصدیق ششم را گرفتم و شاگرد اول تهران هم شدم. پیش از این که در مدرسه به آموزش رسمی مشغول شوید، در خانه به شما آموزش می‌دادند؟

بله، به موازات آموزشی که در مدرسه می‌دیدم، پدرم نیز در منزل، دروس حوزوی را آموزش می‌داد که البته در این آموزش بسیار سخت گیر بود و فشار می‌آورد. شما تنها فرزند خانواده بودید؟

خیر، جز من فرزندان دیگری هم بودند. من دو خواهر و دو برادر داشتم که برادرانم هم اکنون بازنشسته رتبه استادی دانشگاه آکسفوردند؛ یکی ایرودنیامیک تدریس می‌کند و دیگری انگل شناسی معروف است.

هر دو اکنون در آکسفورد زندگی می‌کنند. همچنین دو خواهر داشتم که هیچکدام در قید حیات نیستند؛ یکی از خواهرانم خیلی زود از دواج کرد. دیگری اما به تحصیل روی آورد و استادان دانشگاه کتابداری دانشگاه تهران شدند. وی زبان فرانسه و انگلیسی را به خوبی فراگرفت. وی در مدرسه امریکایی‌ها که قدیم در تهران بود، زبان انگلیسی آموخت و از زنان فرهیخته زمان خودش بود.

مادر تان از یک خانواده قاجاری و دیوان‌سالار بود. مادر در خانواده در آن روزگار چه جایگاهی داشت؟

مادرم در خلاف پدرم، خانواده دولتی داشت و دختر عموی میرزا علی‌خان امین‌الدوله، صدراعظم مظفراق‌الدین شاه، زنی مذهبی و خانه‌دار بود. حتی در دوران قدیم میان روابط مادر و پدر و فرزندان بود و خانواده ما هم از این اصل برخوردار نبود. امروزه این

دسیسلیپن از میان رفته است. مادرم امور خانه را به درستی انجام می‌داد و برای ما مادری خوب و شایسته بود. زنی مذهبی که کتبی صدايي از وی شنیده می‌شد و پنج کودک را به خوبی اداره می‌کرد، گرچه پدرم چون وکیل درجه یک بود، در خانه خدمتکار و آشپز هم داشتم. رابطه میان برادران و خواهران در آن روزگار بسیار نزدیک بود. پس از آمدن ما مدرسه به انجام تکالیف مشغول می‌شدیم و گاهی باهم بازی می‌کردیم

اما در کل در خانه ما نظمی بسیار حاکم بود. زندگی در آن زمان به خانه و مدرسه محدود می‌شد و حضور به‌هنگام در خانه و احترام به والدین از اوجب واجبات بود.

در تعطیلات مدرسه چه می‌کردید؟

در آن زمان باقی در شهربان داشتم که وقتی هوا گرم مدرسه تعطیل می‌شد به آنجا می‌رفتم و در باغ بازی و تفریح می‌کردم.

روابط پدر و مادر تان چگونه بود؟

رابطه بسیار خوبی داشتند اگرچه نمی‌توان روابط آنها را با زوج‌های امروز مقایسه کرد. پدرم صبح بیرون می‌رفت و به اصطلاح آن زمان در بیرون بود و شب‌ها می‌آمد تا با هم شام بخوریم.

در دوره رضاشاه چند سال داشتید و چه مساله‌ای از آن دوره به خاطر دارید؟

دوران کودکی من با دوره حکومت رضاشاه هم‌زمان بود؛ دورانی که ایران وارد عصر نوسازی یا مدرنیسم شده بود. روزگار با همه انتقاداتی که به شخص شاه و اوست اما عصر گسترش آموزش و به گونه‌ای دایر شدن مدارس جدید به ویژه مدرسه‌های دخترانه بود. خواهرم در سال ۱۳۰۸ که می‌خواست وارد دوره ابتدایی شود، در تهران ۵ یا ۶ مدرسه دخترانه وجود داشت که بسیار هم شلوغ بود و خواهرم به سختی ثبت‌نام شد. تقریباً دو هزار مدرسه ابتدایی دخترانه اما در پایان دوره پهلوی اول در ایران تأسیس شده بود. دایر کردن مدارس ابتدایی دخترانه قلمی در راستای حرکت جامعه به سوی توسعه بود. با این حال رضاشاه در اواخر سلطنتش اقدامات نامناسبی انجام داد و نسبت به برخی مسائل ساده سخت‌گیری‌هایی را کرد که جملة کشف حجاب یا برکناری و قتل بعضی از رجال سرشناس سیاسی، در کنار برخی مسائل یکسری اقدامات نامناسب هم انجام شد اما درباره کشف حجاب، بسیاری از ولنگاری‌ها در زمان محمدرضا صورت گرفت. البته کشف حجاب در زمان رضاشاه با سخت‌گیری بسیار همراه شد. انگونه که به یاد دارم کلاس چهارم ابتدایی بودم ما را به دانشسرای مقدماتی، دانشگاه کنونی خوارزمی بردند. رضاشاه نیز با همسر و دخترش به دانشسرا آمدند و رضاشاه گفت من دلم می‌خواست که نصف مردم ایران هم عین نصف دیگر مردم ایران شوند. بعد از این نطق هم بر شدت سخت‌گیری بر نرویشین چادر پیوسته شد و از آنجا که مادر مذهبی و محجبه بود، در زمان ممنوعیت پوشش چادر اصلاً نتوانست از خانه بیرون بیاید و ناچار شدند که در منزل برایش حمام بسازند تا برای حمام رفتن ریسک خروج از خانه را به جان نخرند. البته از سخت‌گیری ممنوعیت استفاده از چادر برای بانوان در دو سال پایانی حکومت رضا شاه کاسته شد، زیرا بعضی از بانوان به روال عادت کردند.

ماهرخ ابراهیم‌پور - خبرنگار حوزه تاریخ | گامی از زندگی پاره‌ای نام داران و بزرگان، در واقع بازخوانی تاریخ یک سمرزمن است؛ به ویژه اگر آنان از نعمت عمر دراز برخوردار بوده باشند. سیدعبدالله انوار اینچنین است؛ حکیم و نسخه‌شناس شهیر و پژوهشگر تاریخ تهران، اکنون در ۹۴ سالگی، خاطره‌هایی بسیار از دگرگونی‌های ایران و زندگی مردمان آن در ۸ دهه گذشته بدین‌سو دارد. درک بسیاری از دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی ایران در

هشتاد سال دهه گذشته، دو دهه حضور در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، دوستی پایدار و هم‌نشینی با بسیاری از فعالان و نامداران عرصه‌های فرهنگ، اجتماع و سیاست همچون ایرج افشار، جلال آل احمد، خلیل ملکی و بایلدین و محضر پدری به تعبیر خودش «عمامه‌بهر سر»، سید یعقوب انوار، که در زمره وکلای برجسته مجلس شورای ملی در عصر مشروطه و پهلوی به شمار می‌آید، موجب شده است او آگاهی دست اول از دگرگونی‌ها داشته باشد. دانسته‌ها و

خاطره‌های سیدعبدالله انوار از رخداد‌های این برهه زمانی، در جایگاه تاریخ شفاهی می‌تواند یافته‌هایی ارزشمند در دسترس پژوهشگران و علاقه‌مندان تاریخ معاصر جای دهد. انوار با علاقه بسیار به تحصیل در ریاضی، فلسفه، حقوق و ادبیات، خود را دامن دانش رها نید. او تا به امروز نیز از این آموختن فراغت نیافته است. در یکی از عصرهای بهاری سراغ استادان انوار رفتم تا از دریچه بازخوانی زندگی خصوصی وی، به قلمرو تاریخ این سرزمین در یک سده گذشته راه

یابیم. سیدعبدالله انوار بر اساس آنچه در کتاب بزرگداشت وی از سوی انجمن مفاخر و آثار فرهنگی آمده است در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران متولد شد. پدرش سید یعقوب انوار شیرازی از فعالان مشروطه‌خواه و نماینده مجلس بود و در حوزه علمیه نیز تدریس می‌کرد. نسب خانواده انوار به قبیله نامدار عصر صفوی سید نعمت‌الله جزایری می‌رسید و نام خانوادگی انوار نیز از کتاب وی انوار لغت‌نامه گرفته شده است. مادرش دختر عموی میرزا علی‌خان امین‌الدوله بود.

متفقین می‌پرند. مردم به مزیقه افتادند و برخی بیماری‌ها از جمله تیغوس شیوع پیدا کرده بود. به ما می‌گفتند مواظب لیستان باشید که دچار تیغوس نشوید. اما در این میان اینگونه شایع بود که روس‌های کثیم

ایران را خالی کرده بودند. وضعیت روزنامه‌ها در زمان اشغال ایران از سوی متفقین به چه شکل بود؟ نسما به چه روزنامه‌هایی دسترسی داشتید؟

روزنامه اطلاعات تا پیش از اشغال ایران منتشر می‌شد. روزنامه کیهان نیز بعد از به تخت‌نشستن محمدرضا شاه درآمد. توام، گوپی و روزنامه‌ها تا بعد از دوره دکتر مصدق در انتشار بسیاری از اخبار آزاد بودند. همچنین بر تعداد آنها نیز افزوده شد.

در دهه بیست، حزب توده تشکیل شد، رابطه شما هم‌سالان تان با این حزب چگونه بود؟

برخی از رفقای ما عضو حزب توده شدند و من با بسیاری از آنها رفتم و آمد داشتم، اما بعداً این حزب انشعاب پیدا کرد و

بعضی از آنها جناح فادر روس‌ها بودند. نسما با کدام‌یک از افراد حزب توده مراوده داشتید؟

من با بسیاری از آنها دوست بودم اما بعداً با جلال آل احمد و خلیل ملکی مراوده بیشتری پیدا کردم. افرادی که سوسیالیست بودند اما می‌گفتند ما تابع روس نیستیم.

خلیل ملکی، چگونه فردی بود؟

ملکی یکی از افرادی بود که به سوسیالیسم ایمان داشت. او همچنین نویسنده و سیاستمداری خوب بود. وی در زندگی ناراحتی‌ها بسیار کشید و مدتی در زندان بود. ملکی در حزب توده فعال بود. بالا داشت اما به دلیل تابعیت حزب از سیاست‌های روس‌ها، کنار کشید. او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

کشیده او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

ملکی یکی از افرادی بود که به سوسیالیسم ایمان داشت. او همچنین نویسنده و سیاستمداری خوب بود. وی در زندگی ناراحتی‌ها بسیار کشید و مدتی در زندان بود. ملکی در حزب توده فعال بود. بالا داشت اما به دلیل تابعیت حزب از سیاست‌های روس‌ها، کنار کشید. او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

کشیده او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

کشیده او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

کشیده او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

شما صادق هدایت را از نزدیک دیده بودید،

کشیده او به همین دلیل مورد حمله و انتقاد آنها قرار گرفت. خلیل روزنامه‌های را به چاپ رساند و به آنها می‌گفت که بروی وارد کردند. پاسخ داد و بسیار خوش‌قولم بود.

خاطره‌ای از وی دارید؟

استادی زنده‌یاد به نام بهجت داشتم. او از بزرگ‌ترین ریاضیدان‌های وقت بود و با من کار می‌کرد. بهجت از جمله کسانی بود که رضاشاه در سال ۱۳۰۴ آنها را به بلژیک فرستاد تا مهندس راه شوند. صادق هدایت و خسرو هدایت از جمله افرادی بودند که در این سفر حضور داشتند. اما صادق در میانه راه نتوانست درس را ادامه دهد و بعد از این گروه جدا شد. به همین دلیل هدایت با استاد من رفیق بود و به منزل استادی می‌آمد و من در آنجا وی را می‌دیدم. گاهی نیز در کافه فرانسوی وی را ملاقات کردیم.

از دهخدا چه خاطراتی دارید؟ با توجه به این که در لغت‌نامه با وی کار کردید.

دهخدا ابتدا مراد سیاست‌بند بود و بعد به کارهای ادبی پرداخت. دهخدا در عرصه سیاست، فعال بود و از زمان مشروطه وارد این حیطه شده و با پدر من نیز که مشروطه‌خواهی معروف بود، آشنایی داشت. وی بعدها به دلیل مسائلی که پس از کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست از سیاست کناره گرفت و عمرش را برای لغت‌نامه دهخدا گذاشت. این لغت‌نامه هنوز هم یکی از بهترین کتاب‌های لغت است. می‌دانید که به دلیل اشغال وی به امور سیاسی و دوستی با مصدق، بوجه لغت‌نامه قطع شد و دهخدا با مزیقه‌ای که برایش ایجاد کردند، به دشواری توانست آن را به چاپ برساند. افرادی هم که در لغت‌نامه کار می‌کردند مزی‌ناچیزی می‌گرفتند، هر چند گاه آن مزد هم نمی‌رسید. بنابراین لغت‌نامه با بوجه‌ای ناچیز برای دولت تمام شد و به چاپ رسید. محل لغت‌نامه ابتدا در مجلس بود و بعد به دانشسرای عالی منتقل شد.

در دهه بیست وارد دانشگاه

شدید. در چه حوزه‌هایی

فراگیری دانش را آغاز کردید؟

در دوره متوسطه دروس حوزوی را نیز کامل خواندم. امتحان نهایی دادم و ششم متوسطه را هم گرفتم.

پس از آن در تابستان فکر کردم بنشینم و برای دانشگاه بخوانم. تصمیم گرفتم شعبه ادبی را انتخاب کنم زیرا هم عربی می‌دانستم هم انگلیسی به خوبی بلد بودم. چون مدرسه آمریکایی‌ها درس خوانده بودم، از طرفی زبان فارسی و قواعد آن را نیز به خوبی می‌دانستم. کتاب «حظ‌های شخصیت یا مکتب روانشناسی» تالیف دکتر علی‌اکبر سیاسی را خواندم و کنکور ششم ادبی را دادم و قبول شدم.

یادآوری کنم آن زمان یگانه دانشگاهی که کنکور داشت، مدرسه حقوق بود. زیرا در آن زمان هم تعداد افراد تحصیل کرده در دوره متوسطه اندک بود و هم دانشکده‌ها کنکور نداشتند. در کنکور مدرسه حقوق یک‌هزار نفر شرکت کردند که از میان آنها تنها ۳۰ نفر پذیرفته شدند.

استادان شما در مدرسه حقوق چه کسانی

بودند؟

بیشتر رجال سرشناس ایران در این مدرسه درس خوانده یا تدریس کرده بودند. معظمی، شایگان، موسی عمید، سیدحسن امامی، امام‌جمعه تهران نیز بود. بزرگانی بسیار باسواد، استادان مدرسه حقوق را تشکیل می‌دادند. روابط و تحصیل در دانشکده حقوق بسیار دشوار و دیسیپلین و سخت‌گیری بسیار بر آن حاکم بود. من البته بعداً بیسانس ریاضی هم خواندم.

چه خاطره‌ای از دکتر سیاسی دارید؟

سیاسی، رئیس دانشگاه تهران بود و به خوبی ایفای نقش کرد. زمانی قرار شد بعضی از استادان دانشگاه را اخراج کنند، وی گفته بود اگر دست مرا ببرید حکم اخراج هیچ استادی را نمی‌نویسم. وی علاوه بر این، در زمان ریاستش مورد احترام همه استادان و دانشجویان بود.

شما هم‌زمان که حقوق خواندید در رشته فلسفه هم تحصیل کردید. فلسفه را کجا آموختید؟

استادی به نام دکتر محمود صناعی داشتیم که بعدها روان کلاس شد. وی معلم ما در کلاس چهارم متوسطه در دبیرستان البرز بود و چون فارسی من بسیار خوب بود، خیلی به من لطف داشت. باراهنمایی وی، ابتدا شروع به خواندن سیر حکمت در اروپا کردم و بعد چندین کتاب فلسفی که به زبان انگلیسی بود، هم خواندم. در کنار خواندن، اگر مشکل یا مساله‌ای داشتم، وی بر طرف می‌کرد. البته دانستن زبان در آموختن فلسفه جدید بسیار مؤثر بود.

فلسفه اسلامی را کجا خواندید؟

یکی از کتاب‌های آن را با استاد مرضی مطهری خواندم. تقریباً ۶۰ سال پیش و زمانی که مطهری تازه از دواج کرده بود و حقوقی که در قم به وی می‌دادند، کم بود برای همین در تهران نیز شروع به تدریس کرد و برای تدریس ماهی ۱۰۰ تومن می‌گرفت. وی فردی بسیار محجوب بود.

در اواخر دهه بیست قضایای ملی شدن نفت در دولت دکتر مصدق رخ داد. در آن زمان چه می‌کردید و چه گرایشی داشتید؟

از افسران بودم که نهایت حمایت را از ملی شدن صنعت نفت انجام دادم. در تمام تظاهرات حضور داشتم و کاهی مقاتلی در حمایت از ملی شدن صنعت نفت ترجمه می‌کردم. به نظرم دوره‌ای بسیار برپا برای ایران بود. در این زمان در آزمون استخدام بانک ملی شرکت و رتبه برتر را کسب کردم و با توجه به داشتن تحصیلات حقوقی می‌پنداشتم در بخش حقوقی مشغول به کار شوم که اینگونه نشد و پشت‌باجه مسئول در ریافت و پرداخت شوم، یک سال و نیم ماندم و بعد از آنجا بیرون آمدم، در جایی دیگر مشغول شدم.

هنگام کودتای ۲۸ مرداد کجا بودید؟

رخدادهای آن روز را دیدید؟

یک کودتای کملاً آمریکایی بود و همه دیدند که آمریکایی‌ها چطور از این کودتا حمایت کردند. آن زمان پنج ماه بود که سربازی من به پایان رسیده بود و در کتابخانه مجلس حضور داشتم. ساعت ۱۲ کتابخانه را تعطیل کردند که آمدیم بیرون و هیچ سروصدایی نبود. بنابراین ناچار را مهمان شدم که آن زمان ستوان یک ارتش و استادان دانشکده افسری سلطنت‌آباد بود. بعد از ناچار از منزل دوستانم بیرون آمدم و خیابان‌ها شلوغ نبود، به سمت منزل دکتر مصدق رفتم که با هجوم نظامیان به منزل دکتر مواجه شدیم. آن‌ها منزل دکتر را به توپ بستند که هنوز آثار این حملات هست. در بسیاری از خاطرات ذکر شده که برخی از مردم وسایل خانه کنک مصدق را بردند. شما در این میان چیزی دیدید؟

مردم این کار را نکردند. خود دکتر مصدق نیز در دادگاه اشاره کرد برخی اویشا بودند که در چنین موقعی فرصت را مغفتم شمرده، به غارت دست می‌زدند. وقتی ما آنجا بودیم دیدیم حتی شیراب را هم بردند. بعداً در اسناد و خاطرات سیاستمداران و اطرافیان مصدق نیز تأکید شد آن اویشا برای غارت منزل دکتر مصدق بول گرفته بودند.

در خاطرات شعبان جعفری و بعضی منابع دیگر ذکر شده که وی در زندان بوده و در غارت منزل دکتر مصدق حضور نداشته‌است؟

شعبان جعفری همان روز از زندان آزاد شد. او در خیابان‌های تهران فریاد می‌زد و اویشا دیگر را در غارت منزل دکتر مصدق نقش‌نداشتند. بعضی اویشا همچنین بعداً بیان کردند که نظامی‌ها منزل دکتر را مورد چسباول قرار دادند. نظامی‌های مهاجم به منزل دکتر حمله کردند و موجب خسارت بسیاری در منزل مصدق شدند.

به نظر تان چرا مردم در روز کودتا واکنشی نشان ندادند؟

شاید بتوان گفت مردم غافلگیر شدند. کسی باور نمی‌کرد دولت مصدق به وسیله کودتاچیان سرنگون شده است. همچنین، کودتا در گام نخست یعنی در ۲۵ مرداد شکست خورد بود. آمریکایی‌ها برای جبران مافات وارد صحنه شدند و با برنامه از پیش تعیین‌شده به کمک دربار آمدند و دولت مصدق را برانداختند.